

احوال و اوضاع سیاسی، اجتماعی و ادبی در دوران آل بویه از دیدگاه مورخان و نویسندگان عرب

* عبدالعلی فیض‌الله زاده

دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

آیا آل بویه، این خاندان ایرانی که توانستند در دوران سلطه خلافت عباسی حکومتی شیعی تأسیس کنند، واقعاً همان‌طور بوده‌اند که منابع عرب از آنان تصویر می‌کنند؟ این سؤالی است که در واقع مقاله حاضر در پاسخ‌دهی به آن می‌کوشد. نگارنده با طرح این فرضیه که گر چه طبیعتاً نمی‌توان آل بویه، یا هر حکومت دیگری را به طور کامل از تمامی آن‌چه درباره آن‌ها دامن زده شده است، میرا دانست؛ اما منابع عرب درباره آنان با بی‌انصافی کامل سخن رانده‌اند چنان‌که از موازین عقل‌پسند خارج شده‌اند؛ و این در حالی است که حاکمان آل بویه در زمینه‌های ادبی، فرهنگی و شعر و ... حتی خوشان صاحب‌نظر و تأثیر بوده‌اند و نواقص و کاستی‌های اجتماعی و سیاسی دوران حکومت آنان گرچه تا حدودی از ظلم و بی‌عدالتی برخی حاکمان این خاندان ناشی می‌شده، اما در کل بیش از هرچیز از درگیری آنان در جنگ‌ها و نابسامانی‌هایی نشأت می‌گرفت که اجباراً توجه آن‌ها را بیشتر به سمت رفع این مشکلات معطوف می‌ساخت.

کلیدواژه‌ها: آل بویه، خلافت عباسی، شیعه.

Social, Political and Literary Condition in Al Boyeh Period According to Arab Historians and Writers

Abdolali Feyzollahzadeh, M.A.

Instructor, Department of Arabic Language and Literature
Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University

Abstract

Were Al Boyeh, the Iranian family who established Shia't government at the age of Abbasid dynasty, the kind of people that Arab resources show? This is the question this article tries to answer. The writer of this article argues that we naturally cannot put Al Boyeh or other governments away, but Arab resources wrote about them so unfairly and illogical. In fact, the heads of Al Boyeh were important and effective in literary, cultural, and other fields, and the political and social defections in their governing period were caused by injustice of some authorities. It was also caused mainly by their involvement in wars that deliberately draw their attention more to solve problems.

Keywords: Al Boyeh, Abbasid Dynasty, Shiism.

* کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب از دانشگاه قاهره، مربی گروه زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

مقدمه

تاریخ‌نویسی باصرف چیدن پاره‌های رویدادهای تاریخی بدون رعایت شیوه‌های پژوهش و الزام به اصول تحقیق و انصاف علمی، تحقق نخواهد پذیرفت. این کار البته دشوار است، اما مزیت مورخان واقعی نیز در واقع از همین دشواری کاری ناشی می‌شود که آن‌ها به تحقق آن نائل می‌آیند. دانش و انصاف، دو پایه و اساس عمده کار یک مورخ — و هر محقق — هستند. با این همه، متأسفانه در موارد بسیاری برخلاف این انتظار مشاهده می‌گردد، چنان‌که بسیار کم اتفاق می‌افتد که به‌ویژه در مطالعات مربوطه به حوزه‌های چون تاریخ، سیاست و علمی‌الخصوص تاریخ — حب و بغض‌ها و یا حداقل جانب‌گیری‌های در کار کسانی که با این مسائل سروکار دارند، دخیل نگردد. نگارنده در بررسی آثاری که در خصوص آل‌بویه — یک خاندان شیعی ایرانی که توانستند حتی بر خلافت عباسی اقتدار خود را مسلط سازند متوجه گردید بسیاری از نویسندگان عرب که درباره آنان به تاریخ‌نویسی و یا نقل رویداد و ابراز نظر پرداخته‌اند، اغلب همان نواقصی را که بر شمرده شد، از قبیل حب و بغض‌های عقیدتی، سیاسی، قومی و ... را در آثار خود دخیل داده‌اند و علی‌رغم ذکر پاره‌ای حقایق، از آل‌بویه دیدگاهی خلاف واقع و آلوده به تهمت‌ها و ناروایی‌ها ترسیم کرده‌اند، چنان‌که این دیدگاه در میان آنان به تدریج به یک ملاک تبدیل شده و از کتابی به کتاب دیگر منتقل گردیده است.

البته این روش در میان مورخان عرب صرفاً به غیر عرب‌هایی چون آل‌بویه منحصر نیست بلکه عملکرد این مورخان در خصوص حکومت عثمانی حتی به مراتب شدیدتر از آن‌چه درباره آل‌بویه گفته شد، بوده است؛ چنان‌که در این آثار تصویر ارائه‌شده چنان بد ترسیم می‌گردد که گاه حتی از موازین عقل‌پسند به دور می‌افتد، حال آن‌که چه به لحاظ شرعی و یا انسانی، محقق، نویسنده و پژوهشگر تاریخ باید ساحت قلم خود را از چنین آلودگی‌هایی مبرا سازد و صرفاً به بیان حقایق پای‌بند باشد. از این‌رو، مقاله حاضر با توجه به این ویژگی منابع عرب، گرچه آل‌بویه را کاملاً از هرگونه نواقصی مبرا نمی‌دارد، سعی در اثبات این فرضیه دارد که بر خلاف ادعای اغلب نویسندگان عرب، این خاندان ایرانی در بسیاری از زمینه‌های علمی، ادبی و فرهنگی تأثیرگذار بوده‌اند و کاستی‌های سیاسی و اجتماعی مشهود در تاریخ این دوره، ضمن آن‌که تا حد زیادی از سوی مورخان، برجسته و بزرگ‌نمایی شده‌اند؛ می‌توان گفت در سطح واقعی آن بیش از هر چیز معلول درگیری مداوم آنان در جنگ‌ها و ناملایمات سیاسی آن دوران بوده است و البته در تدوام حکومت این خاندان برخی از حاکمان آل‌بویه خود نیز به

علت ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که مرتکب می‌شدند، موجب اختلال در وضعیت زندگی عمومی بودند.

اما آن‌چه در منابع عرب بیان شده، مسلماً بسیار فراتر از حد واقعی مسأله است، لذا مقاله حاضر با استفاده از همین منابع سعی دارد دیدگاهی منصفانه را درخصوص آل بویه و اقداماتشان استخراج کند.

آل بویه از دیلمیان بودند که سرزمینشان در جنوب غربی ساحل دریای خزر قرار داشت و از مهم‌ترین ویژگی‌های این قوم می‌توان به طبع خشن و اراده خلل‌ناپذیر و مقاوم ایشان در برابر مشکلات اشاره کرد. (اصطخری 1967: 203). آنان در ابتدا بت‌پرست بودند و پس از ورود اسلام به ایران توسط حسن بن علی اطروش به اسلام گرویدند.

آل بویه در آغاز از شهرت چندانی برخوردار نبودند و آن‌گونه که مورخان می‌گویند بنیان‌گذار این سلسله، بویه ماهیگیر، مردی شجاع بود که به همراه سه فرزندش از راه ماهیگیری و جمع‌آوری هیزم امرار معاش می‌کرده است. همچنان که ابن خلکان می‌گوید: «معز الدوله در ابتدا به کار جمع‌آوری هیزم اشتغال داشت و هیزم‌ها را بر سرش گذاشته، جابه‌جا می‌کرد، خود نیز پس از رسیدن به پادشاهی این موضوع را ذکر کرده است.» (ابن خلکان 56).

بویه ماهیگیر، از آن‌جا که مردی فقیر بود، فرزندش را به خدمت سپاه دیلم درآورد و از خوش‌آمد روزگار به پادشاهی رسیدند و از فقر و تهیدستی به حکومت بر مردم و استیلا بر کشورها نایل شدند و پس از بنیانگذاری این سلسله توسط علی، حسن و احمد (فرزندان بویه) در تاریخ اسلامی به جایگاهی رفیع دست یافتند.

آل بویه بر چهار منطقه حکمرانی می‌کردند: 1- اهواز؛ 2- جبال؛ 3- فارس؛ 4- عراق. قلمرو این دولت از طرف جنوب به دریای هند و خلیج فارس، از طرف شرق به کرمان و کویر خراسان، از طرف شمال به گرگان و طبرستان و از طرف غرب به آذربایجان، موصل و سرزمین عراق منتهی می‌شد؛ البته با نظر به قدرتمندی سپاه آل بویه و ضعف دشمنان در برخی موارد نفوذ آل بویه به فراتر از این حدود نیز می‌رسید.

بزرگ‌ترین پادشاه این سلسله؛ عضدالدوله، در زمان حکومت خود توانست میان تمامی نقاط قلمرو تحت سلطه خویش اتحاد و یکپارچگی ایجاد کند و طبرستان، جرجان، موصل، کرمان و عمان را ضمیمه خاک خود نمود.

سرزمین‌هایی که این سلسله بر آن حکومت می‌کرد، از قسمت‌های کوهستانی و دشت تشکیل می‌شد؛ و لذا از آب‌وهوای گوناگون و تنوع در محصولات برخوردار بود. دشت‌های این مناطق از خاک پس‌مانده سیلاب‌هایی است که در طول زمان‌های بسیار در این زمین‌ها به جای مانده و از حاصلخیزی فراوانی برخوردار است، اما منطقه کوهستانی آن در زمستان بسیار سرد و برفی است و بهار معتدل و سرسبزی دارد (ابن فقیه 225).

در کل، با نظر به توأمان بودن دشت و کوهستان در سرزمین تحت سلطه آل‌بویه، قلمرو تحت حکومت آنان از نظر معادن، منابع و محصولات کشاورزی از غنی‌ترین سرزمین‌ها بود و این معادن همچون گنج‌هایی باعث تقویت بنیه مالی حکومت می‌گردید.

وضعیت سیاسی

وضعیت سیاسی در دوران آل‌بویه دستخوش تغییر و تحولات بسیاری بود. آل‌بویه جزو حکمرانان ایرانی‌نژاد بودند که با نفوذ و تسلط عرب‌ها ناسازگاری داشتند. مؤسسان این سلسله سه برادر به نام‌های علی، حسن و احمد بودند که در ابتدا به خدمت سپاه ماکان درآمدند و به سرعت پله‌های ترقی را طی نموده، در جایگاه فرمانروایی قرار گرفتند و پس از ضعف ماکان کاکای او را ترک گفته، به خدمت یکی دیگر از فرماندهان دیلمی به نام مرداویج درآمدند. مرداویج برضد اسفار بن شیرویه قیام کرد و زمام فرمانروایی بر سرزمین‌های گرگان، طبرستان، قزوین، زنجان، قم و کرج را (در 320 ق) در دست گرفت. وی مردم را بسیار گرامی می‌داشت؛ چنان‌که خود، بر تختی از طلا می‌نشست و بزرگان قوم را نیز بر تخت نقره می‌نشاند. مرداویج محدوده حکومت خود را تا نواحی عراق گسترش داد و سلسله آل‌زیار را بنیان نهاد. وی همچنین در صدد بود بغداد را اشغال کند و حاکمیت بر جهان اسلام را از اعراب به ایرانیان منتقل سازد و حکومت اعراب را از بین ببرد.

مرداویج در ابتدا فرزندان بویه را به‌گرمی پذیرفت و علی را به حکومت سرزمین کرج برگزید؛ کما این‌که هر کدام از دیگر بزرگان سپاه ماکان را نیز به سمت‌هایی منصوب کرد؛ اما سپس پشیمان شد و به برادرش وشمگیر — که در آن زمان حاکم ری بود — فرمان داد که از رسیدن این افراد به سرزمین‌هایی که از سوی وی بر آن‌ها منصوب شده‌اند، جلوگیری کند. اما علی با تدبیر حسین بن محمد، معروف به عمید وزیر، قبل از آگاهی وشمگیر از دستور برادر، ری را ترک گفت و هنگامی که به کرج رسید، با مردم به‌خوبی رفتار کرد و لشکریان را با مال

فراوان به اطاعت خویش درآورد و سپس با تجهیز سپاه، به سوی اصفهان لشکر کشید و آن جا را به تصرف خود درآورد. از این پس علی و وشمگیر بر سر تسلط بر شهرهای اصفهان، همدان، قم، کاشان، کرج، ری و سایر شهرها با یکدیگر به رقابت برخاستند، تا این که حسن بویه پس از جنگ‌های بسیار پیروز شد و حاکمیت این سرزمین‌ها را از آن خود ساخت.

ضعف خلیفه بغداد، علی را بر آن داشت که در صدد تصرف اهواز و عراق برآید. در این راستا، وی برادر کوچکتر خود، احمد، را به اهواز فرستاد و احمد پس از شکست دادن حاکم اهواز بر این شهر چیره شد و سپس به واسط رفت و آن جا را نیز به تصرف خود درآورد. ابن شیرزاد و فرماندهان ترک به جنگ او آمدند، اما شکست خوردند و به موصل گریختند. وی بغداد در سال 334ق به تصرف آل‌بویه درآورد. خلیفه، در آن هنگام، مستکفی‌بالله بود. وی مقدم احمد بویه را گرامی داشت و او را بسیار مورد تفقد خویش قرار داد. احمد نیز با مستکفی داشت بیعت کرد و خود نیز حکومت را در دست گرفت.

خلیفه، به علی که حاکم سرزمین فارس شده بود لقب عمادالدوله، و به حسن، فرمانروای ری و جبل و احمد، حاکم عراق، نیز به ترتیب القاب رکن‌الدوله و معزالدوله اعطا کرد و فرمان داد القاب و کنیه‌های هر سه آنان را بر روی سکه‌ها ضرب کنند.

آل‌بویه تنها فرمانروایان ایرانی بودند که توانستند حکومت‌هایی ایرانی به پایتختی سه شهر بزرگ ری، شیراز و بغداد بنیان نهند؛ چنان که محدوده حکمرانی‌شان چهار سرزمین عراق، فارس، جبل و اهواز را دربرمی‌گرفت. این امر نتیجه زیرکی و نیز مهارت جنگی بنیانگذاران این سلسله و همچنین توانمندی آنان در گردآوری مال و صرف آن در هنگام نیاز و رفتار نیکوی ایشان با اسیران جنگی و فرماندهان بو. (الحضارة الاسلامیة، 32)

از آن چه بیان شد، درمی‌یابیم که بر خلاف حکومت‌های ایرانی دیگر، یعنی طاهریان و سامانیان، که مشروعیت دولت خود را از خلافت عباسی می‌گرفتند، تنها سلسله آل‌بویه بود که از این لحاظ هیچ‌گونه وابستگی به حکومت عباسی نداشت و دولت آنان که بخش وسیعی از سرزمین اسلامی را دربرمی‌گرفت، صرفاً مدیون تلاش و شمشیرزنی بنیان‌گذاران خود بود؛ و لذا عجیب نیست که می‌بینیم پادشاهان آل‌بویه در برابر خلفای عباسی روشی متفاوت با شیوه حکومت‌های ایرانی قبل از خود در پیش گرفتند؛ چنان که حتی خلفاء را عزل و نصب می‌کردند. دلیل دیگر مخالفت آل‌بویه با بنی‌عباس، تشیع این سلسله بود. آل‌بویه معتقد بودند که بنی‌عباس خلافت را از صاحبان اصلی آن غصب کرده و دیگر دلیلی برای اطاعت از

بنی عباس وجود ندارد. به همین علت بود که معزالدوله هنگام ورود به بغداد تصمیم گرفت حکومت بنی عباس را منحل سازد و خلافت را به علویان واگذار نماید؛ اما ترسید که حکومت در دست خلیفه علوی به وسیله‌ای تبدیل شود که از آن به هنگام نیاز بهره‌برداری سیاسی کند. ابن اثیر در این باره می‌گوید: «معزالدوله با برخی از نزدیکان خود پیرامون انتقال حکومت از عباسیان به علویان و بیعت با ایشان مشورت کرد و آنان نیز همگی این موضوع را تأیید کردند، جز برخی از نزدیکان خاص که به معزالدوله گفتند: این کار از دوراندیشی به دور است تو امروز با خلیفه‌ای روبه‌رو هستی که همه اذعان دارند وی صاحب خلافت نیست و چنان که دستور دهی، تمامی سربازانت وی را به هلاکت می‌رسانند؛ اما اگر یکی از علویان را به خلافت برسانی و مهر تأیید بر وی نهی، سربازان و فرماندهان لشکرت با وی دمساز می‌شوند و چون فرمان به کشتنت دهد، اطاعت می‌کنند. از این اندیشه درگذر که باعث زوال و نابودی حکومت می‌گردد.» (ابن اثیر 315، ج 6)

با آن که خلفای بنی عباس در زمان آل بویه وزیر نداشتند و تنها یک نفر کاتب به امور آنان رسیدگی می‌کرد، اما باز هم از بدرفتاری آل بویه در امان نماندند. در سال 334، معزالدوله به دارالخلافه آمد و مردم نیز طبق عادت وارد دارالخلافه شدند. هنگامی که مستکفی بر تخت نشست و مردم نیز هر کدام در جای خود قرار گرفتند، معزالدوله داخل شد و بر طبق عادت، زمین و دست خلیفه را بوسید و در برابرش در حال ایستاده سخن گفت و سپس بر روی صندلی نشست. بعد از آن، دو تن از بزرگان دیلم جلو آمده و دستشان را به طرف مستکفی دراز کردند، درحالی‌که با صدای بلند، فارسی صحبت می‌کردند. خلیفه نزد خود فکر کرد که آنان قصد بوسیدن دست او دارند و لذا دستش را پیش آورد که او را از تخت به زیر آورده و دستار در گردن بر روی زمین کشیدند. آنگاه معزالدوله از جای خود برخاست و مردم پریشان شدند و شیپورها به صدا درآمد. دیلمیان مستکفی را پیاده به خانه معزالدوله بردند و بر چشمانش میل کشیده، او را کور کردند و سپس خلیفه دیگری بر جای وی نشانند. (تجارب الامم 86، ج 6)

وضعیت خلیفه المطیع نیز بهتر از المستکفی نبود. معزالدوله و فرزندش بختیار، المطیع را آزار فراوان دادند. حتی بختیار چهارصد هزار درهم از اموال خلیفه را مصادره کرد و کار خلیفه از ناچاری به جایی رسید که مجبور شد برای تأمین مخارج خود، لباس‌هایش را بفروشد. پس از آن در میان افراد عراق، حجاج خراسان و دیگران شایع شد که تمامی اموال خلیفه مصادره شده است.

بختیار، پس از مصادرهٔ اموال خلیفه، آن را در جهت مصالح خود صرف کرد و امور خلافت را به الطائع، پسر خلیفه مخلوع سپرد (ابن مسکویه 1915: 307، ج 6؛ ابن اثیر 1353: 45، ج 7). عضالدوله نیز پس از آن که به پادشاهی رسید، روابطش با الطائع به تیرگی گرایید؛ چنان که دستور داد نام خلیفه را به مدت دو ماه از خطبه‌ها حذف کنند و نیز خلیفه باید روزی سه بار در جلوی خانه‌اش پای خود را بر زمین بکوبد و در منابر برای عضالدوله خطبه بخواند امری که تا آن زمان، تنها مختص خلیفهٔ عباسی بود.

در سال 381 بهاءالدوله به پول نیاز پیدا کرد؛ لذا برضد الطائع توطئه کرد و او را از خلافت عزل نموده، اموالش را به غارت برد و با وی همان کرد که معزالدوله با المستکفی کرده بود؛ یعنی در چشمانش میل کشیده و او را کور کرد.

پس از الطائع، القادربالله و القائم بامرالله به خلافت منصوب شدند (ابن اثیر، 1353: 147، ج 7)، اما تسلط آل بویه بر خلفاء مانند قبل ادامه داشت و در مواردی نسبت به خلیفه اعمال ناشایستی انجام می‌دادند؛ برای مثال، روزی جلال‌الدوله با حالتی مست وارد باغ دارالخلافة شد و در آنجا مجلس شراب و آواز بر پا کرد. وقتی خلیفه از این موضوع آگاهی یافت، تهدید کرد که بغداد را ترک خواهد نمود. (ابن اثیر، الکامل، ج 6، ص 315).

خلافت در دورهٔ آل بویه وضعیت اسفباری داشت. احترام به خلفا از میان برداشته شد و ایشان صاحب هیچ قدرتی نبودند؛ چنان که اگر وضعیت خلافت در زمان حاکمیت ترک‌ها و روزگار آل بویه را با هم مقایسه کنیم، اختلاف فاحشی را خواهیم دید. خلفا در زمان ترک‌ها طبق خواسته خویش رفتار می‌کردند و دارای احترام فراوان بودند، اما پس از روی کار آمدن آل بویه، امر خلافت رو به ضعف نهاد و خلیفه در نظر مردم به گناهکاری تبدیل شد که هیچ ارزشی نداشت.

آنچه گذشت شمه‌ای درباره برخورد آل بویه با خلفا بود. اما باید گفت که رفتار آنان با مردم نیز بسیار بدتر از حکومت‌های ایرانی پیشین بود. عامهٔ مردم که با مشکلات ناشی از جنگ‌های خونین در زمان امیرالامراء دست به گریبان بودند، امید داشتند که در پناه دولت آل بویه مشکلاتشان رفع شود و به زندگی نیمه‌مرفهی دست یابند که آرامش و اطمینان برآن سایه افکنده باشد، اما چه سود که باز هم طبقهٔ حاکم عامه مردم را در بدبختی و فقر می‌پسندید.

علت این بی‌توجهی آل بویه به مردم را می‌توان در جنگ‌های داخلی و خارجی این سلسله با حمدانیان، سامانیان، آل زیاد، اتراک و جنگ‌های بین شیعه و سنی دانست؛ به نحوی که

آل بویه تنها به حل اختلافات میان خود و راضی نگه داشتن سربازان و فرماندهان سپاه خویش — که گاهی با اعطای اموال و هنگامی با بخشش زمین انجام می‌شد — پرداختند و از امور مملکت‌داری غافل شدند، تا این که دارایی‌های حکومتی به پایان رسید و امرای آل بویه مجبور شدند که دست به توطئه بزنند و اموال خلفاء و ثروتمندان را به غارت برند. (تجارب الامم، ج 6، ص 280) برای مثال، رکن‌الدوله که خود یکی از بزرگ‌ترین پادشاهان آل بویه بود، با وجود تمام ویژگی‌های خوبی که نسبت به شاهان دیگر داشت، به لشکریان خود به قدری مال و دارایی می‌بخشید که باعث شده بود این لشکریان از قدرتی برخوردار شوند که در صورت بروز بی‌عدالتی هیچ کس از عهده آنان بر نیاید. این در حالی بود که رکن‌الدوله از ترس خالی شدن خزانه، هزینه عمرانی مناطق اطراف بغداد را پرداخت نمی‌کرد و اجازه صرف هزینه در این خصوص را نمی‌داد، (تجارب الامم، ج 6، ص 279).

همچنین معزالدوله که حاکم بغداد بود، به حقوق مردم تحت حاکمیت خود هیچ توجهی نداشت؛ چنان‌چه حتی هنگامی که لشکریان دیلمی او برای دریافت اموال بیشتر سر به شورش برداشته بودند، وی برای تأمین خواسته‌های آنان به مردم تهیدست فشار می‌آورد؛ گذشته از آن که زمین‌های سلطانی را نیز فرماندهان و دیگر نزدیکان او تحت مالکیت خود در آورده بودند. نیز به همین گونه، عزالدوله — یعنی بختیار، فرزند معزالدوله — بیشتر وقت خود را در شکار، شکم‌پروری، آواز و لهو و لعب، قمار و جنگ سگ و خروس سپری می‌کرد و زمانی هم که خزانه‌اش تهی شد، با دستیازی به خدعه و نیرنگ، وزیر خود را برکنار کرده و اموالش را به تاراج برد. وی به دارایی‌های نزدیکان و فرماندهان خود نیز چشم طمع دوخت تا آنجایی که باعث شد آنان نیز به نوبه خود برای تحمیل خواسته‌هایشان برضد او دست به شورش و آشوب بزنند.

از میان پادشاهان آل بویه تنها عضدالدوله فرصت یافت تا اندکی به امور مملکتی و آبادی شهرها بپردازد. وی به تشویق بزرگان مناطق و دانشمندان، مساجد، بیمارستان و ساختمان‌های عمومی بسیاری را بنیان نهاد و به اصلاح کاریزها و چاه‌ها همت گمارد؛ همچنین قسمتی از دارایی‌های دولت را برای رفاه حال افراد تهیدست اختصاص داد. (دائرة المعارف الاسلامیة، زیرماده «بویه»)

سیاست آل بویه بدترین تأثیر را به‌ویژه در عراق به‌جای نهاد که باعث شد شورش‌های قومی بروز کند؛ همچنین نظامیان به جان یکدیگر افتادند و همه جا را هرج و مرج فرا گرفت.

وضعیت اجتماعی

پیدایش مظاهر اجتماعی، قبل از آل‌بویه حرکت خود را آغاز نموده بود و در زمان آل‌بویه به رشد بالایی رسید؛ چون در این دوره وضعیت مناسبی برای این امر مهیا شد. در این زمان علوم و ادب شکوفایی گرفت و حرکت تألیف و کتابت رشد نموده، ظواهر زیبای شهرنشینی در تمامی مناطق به کمال رسید و این زمان را می‌توان به‌راستی دوره شکوفایی و پیشرفت تمدن اسلامی دانست.

از جانب دیگر، اگر بخواهیم وضعیت کلی مردم را مورد مطالعه قرار دهیم، دوره آل‌بویه بدترین زمانی است که امت اسلامی در تاریخ خود شاهد آن بوده است؛ چنان‌که تمامی بدی‌ها بر خوبی‌ها چیره گشت و اختلاف طبقاتی بسیاری بین طبقه مرفه و طبقه عامه مردم پدید آمد. اگر بخواهیم این وضعیت را ریشه‌یابی کنیم، باید بگوییم که مشکلات اقتصادی مهم‌ترین عاملی است که در شکل‌گیری اجتماع و درگیری مستمر بین گروه‌های متخاصم و تفکرات غالب بر آن تأثیر مستقیمی دارد. به این لحاظ، فساد سیستم مالی آل‌بویه کمبود شدیدی را در توازن اقتصادی بین طبقات به وجود آورد. استاد احمد امین در این باره می‌گوید: ثروت به صورت ناعادلانه تقسیم شده بود و تفاوت بین طبقات کاملاً مشهود بود (احمدامین 1956: 97).

فقر و تهیدستی اختلافات عمده‌ای را در شعور و آگاهی مردم موجب شد و به دنبال آن پدیده‌های اجتماعی متضاد و مذاهب اندیشه‌ای متفاوتی را در یک زمان به وجود آورد. این وضعیت، نمونه‌ای از آثار نظام طبقاتی است که بر عصر آل‌بویه سایه افکنده و دو طیف را به وجود آورده بود: اول طبقه اشرافی که پادشاهان، وزیران، دولتمردان، برخی از تجار و زمینداران بزرگ را شامل می‌شد و دوم طبقه عوام الناس که بیشتر، دانشمندان، ادیبان، صنعتکاران، کشاورزان و افراد ساده آن را تشکیل می‌دادند.

طبقه اشرافی پیوسته طبقه عامه را مورد سوءاستفاده قرار داده و از راه‌های مختلف و با مکر و نیرنگ اموال ایشان را مصادره می‌نمودند. در این دوره مالیات‌های گذشته افزایش یافت و همچنین مالیات‌های جدیدی که پیش از آن مرسوم نبود، وضع شد که این مالیات‌ها نیز بر ثروت طبقه اشرافی هرچه بیشتر افزود و آن‌ها را بسیار غنی ساخت.

آماري که مورخان درباره دارایی‌های پادشاهان، وزیران و برخی از ثروتمندان این دوره ذکر کرده‌اند، بهترین دلیل در این باره است؛ برای مثال، عضالدوله پس از مرگ خود به مبلغ 284 و 875 و 2 دینار زرد و 79 و 860 و 100 درهم پول و نیز مقادیر زیادی جواهر، لولو، الماس، بلور، سلاح و اجناس برجای گذاشت. همچنین محمدبن عمرعلوی، زمیندار معروف،

زمینی داشت که فقط مالیات سالیانه آن به دولت مبلغ بسیارهنگفتی بود. (ابن اثیر 1353: 131، ج 7) و یابوحسن بن فرات، وزیر توانمند ابتدای قرن چهارم، صاحب اموال بسیاری بود که قیمت آن ده هزار دینار تخمین زده می‌شد و از زمین‌های خود در هر سال هزار هزار (یک میلیون) دینار برداشت می‌کرد. (وفیات الاعیان، ج 1، ص 470)

بیشتر این ثروت‌ها و دارایی‌ها در نزد افراد معدودی از مردم که امیران، ثروتمندان و نزدیکان ایشان بودند، قرار داشت و عامه مردم در فقر، بدبختی و کمبود به سر می‌بردند.

طبیعی است که اثر این دارایی‌های فراوان در روش زندگی، و شیوه‌های آن در محافل ثروتمندان به خوبی مشخص باشد؛ چنان‌که خوشگذرانی، نعمت فراوان و اسراف در این مجالس به اوج خود رسیده بود و ایشان به نوع خوراک، لباس و مسکن خود توجه بسیاری نشان می‌دادند، قصرهای مجلل را می‌ساختند و در اطراف آن باغ‌ها و گلستان‌های زیبا بنا می‌نهادند که هر گونه وسایل لهو و لعب در حد افراط در آن‌ها موجود بود و غلامان و کنیزکان به رقص و آواز و پایکوبی می‌پرداختند. که به چند مورد اشاره می‌شود:

مقدسی می‌گوید: «عضدالدوله در شیراز خانه‌ای بنا کرد که نظیرش را در شرق و غرب عالم ندیده‌ام. هر انسان عادی وارد این خانه می‌شد، شیفته‌اش می‌گردید و دانشمندان زیبایی آن را با زیبایی بهشت و نعماتش مقایسه می‌کردند. در آن خانه رودها جاری بود. بوستان‌ها و باغ‌ها آن را در میان گرفته بودند. عضدالدوله در این خانه حوض‌های بزرگی ساخته و در میان آن‌ها فواره‌هایی قرار داده بود. از رئیس فراشان شنیدم که می‌گفت: در این خانه 360 اتاق وجود دارد و عضدالدوله هر روز را در یکی از این اتاق‌ها می‌گذراند. در آن گشتی زدم و رودهایی دیدم که در میان خانه‌ها و کوچه‌ها روان بود. گمان می‌کنم که عضدالدوله این خانه را بر طبق شنیده‌هایش از احوال بهشت بنا کرده باشد.» (المقدسی، احسن التقاسیم: 449).

نیز ابن اثیر می‌گوید: «معزالدوله در بغداد خانه‌ای ساخت که تا زمان مرگ خود، 13 هزار هزار درهم برای آن هزینه کرد. حافظ عمادالدین گفت که معزالدوله 200 هزار دینار خرج این خانه نمود.» (ابن اثیر، الکامل، ج 6، ص 359).

همچنین، مهلبی وزیر نسبت به غذا و لباسش بسیار حساس بود تا آن‌جا که فقط با قاشق‌های طلا غذا می‌خورد و با هر قاشق فقط یک لقمه تناول می‌کرد. می‌گویند در سفره‌اش بیشتر از 30 قاشق وجود داشت. همین موضوع را درباره ابن فرات نیز نقل کرده‌اند.

و یا به عنوان موردی دیگر، صاحب بن عباد علاقه عجیبی به خز داشت و دستور می‌داد که خانه‌اش را با خز بپوشاند. روزی زعفرانی شاعر به تمام خدمتکاران و کنیزکان درگاه سلطانی که غرق در خز بودند نگاهی انداخت و قصیده‌ای را سرود که بیتی از آن چنین است:

وحاشیة الدار یمشون فی ضروب من الخز الا انا

یعنی: خدمتکاران قصر درحالی که لباس‌هایی از انواع خز بر تن کرده‌اند، راه می‌روند جز من که چنین نیستم.

این امرا همچنین در صنایع زیبا از قبیل زیورآلات و دوخت لباس، استفاده از انواع عطر، لباس، خوراک، نوشیدنی و احداث باغ‌ها و بستهای زیبا دقت بسیاری داشتند (احمد امین 1956: 107).

ایشان حتی برای مجلس شراب قوانین ویژه‌ای وضع کرده بودند و کتاب‌های فراوانی در باب غذا و انواع آن، شراب و قوانین آن و نیز درباره روش‌های استفاده از ظروف، کتاب‌های فراوانی را به رشته تحریر درآوردند.

اما عامه مردم که از تاجران کم‌سرمایه، کشاورزان، صنعتگران، کارگران مزارع و کشتزارها بودند، در اثر وضع مالیات‌های سنگین، خرابی‌های ناشی از جنگ‌های دائمی بین امیران و فتنه‌های خونین مذاهب مختلف روزگار سختی را سپری می‌کردند و دزدان، راهزنان، عیاران و افراد حيله‌گر اموال آنان را به غارت می‌بردند. گسترش این موارد باعث خرابی کشور و تعطیلی کارها شد و زندگی مردم را با فقر روبه‌رو ساخت.

فرماندهان سپاه به دلیل اسرافکاری فراوان، نیازمند پول می‌شدند و لذا حاکمان برای تأمین نیازهای خود مالیات‌های پیشین را افزایش داده و مالیات‌های جدیدی را نیز وضع می‌نمودند (الحضارة الاسلامیة، ج 1، ص 207). برای مثال عضدالدوله در روزهای پایانی حکومت خود مالیات‌های سنگینی را بر مردم وضع کرد و میزان مالیات‌های گذشته را نیز افزایش داد و یا در سال 375 صمصام‌الدوله در بغداد برای لباس‌های ابریشم و پنبه یک‌دهم قیمت آن را به‌عنوان مالیات دولتی قرار داد که در اعتراض به این کار، مردم در منصوریه جمع آمده و خواستند که نماز را به تعطیلی بکشانند که در نتیجه این مالیات برداشته شد، اما سلطان بار دیگر در سال 385 در شهرالسلام کار خود را تکرار کرده و یک‌دهم قیمت لباس‌های ابریشمی و پنبه‌ای را به عنوان مالیات دولتی اعلام داشت و لذا بار دیگر مردم به خشم آمده، به مسجد جامع شهر رفتند و خطبه نماز را به تعطیلی کشانیدند؛ با این همه در

نهایت برای تمامی البسه، کالاها، و خرید و فروش مالیات وضع گردید. مقدسی درباره وضعیت گرفتن مالیات از مردم عراق می‌گوید: «اما مقدار مالیات‌ها در دریا و خشکی سنگین و تعداد آن‌ها فراوان است و در مناطق مختلف عراق مانند بصره، بطائح، کوفه و بغداد بر هر چیزی مالیات تعلق می‌گیرد.» (احسن‌التقاسیم، ص 123).

در ری، به دلیل بی‌توجهی به مسایل مربوط به آبیاری مزارع و نیز مهار آب رودخانه‌ها، رودخانه‌ها طغیان کرده و این مزارع را به مرداب تبدیل نمود.

صنایع موجود روزه‌روز شاهد رکود بود و به دلیل بیکاری فقر، ناامیدی و تنگدستی افزون شد بیماری‌ها و امراض رخ نمود و مردم در گرسنگی قرار گرفتند تا آن‌جا که حتی به خودفروشی در مکان‌های معین مجبور شدند. ابن اثیر می‌گوید: «در سال 382 قیمت کالا در بغداد به شدت بالا رفت، چنان‌که بهای یک رطل نان به 40 درهم رسید.» (ابن اثیر، ج 6، ص 321) و این چنین بود که طبقه عادی مردم در فقر و بدبختی و طبقه مرفه در ناز و نعمت به سر می‌بردند.

وضعیت ادبی

انسان، زاده محیط اطراف خویش است؛ چون در آن به دنیا آمده و بزرگ می‌شود و شخصیت، روش زندگی، نوع مسکن و لباس خویش را از آن می‌گیرد؛ پس بی‌شک محیط طبیعی یکی از عوامل تأثیرگذار در حیات ادبی می‌باشد.

نظر به آن‌چه گفته شد، ادیبان عصر آل بویه نیز تأثیر به‌سزایی از محیط خویش برگرفتند. اگرچه نویسندگان و مورخین پس از دوره آل بویه بسیاری از شاعران نوپرداز فارسی‌زبان عربی سرای این عصر و دوره‌های پیش از آن را مانند مهیاردیلمی متهم به زندقه و نفاق افکنی و مجوسیت نموده‌اند و تشیع ایشان را دلیلی برای رسیدن به پست‌های دولتی و مناصب اداری دانسته‌اند، و نمونه آن را در یکی از قصاید اسماعیل بن یسارنسائی مشاهده می‌کنیم که صاحب کتاب الاغانی درباره وی این چنین می‌نگارد: «وی فردی شعوبی‌گرا که بر ضد اعراب تعصب بسیاری داشت و اشعار فراوانی در مدح فارسیان از خود بر جای گذاشته است» (الاغانی. چاپ ساسی، ج 4، ص 120) نسائی در یکی از قصائد می‌گوید:

اصلی کریم و مجدی لایقاس به ولی لسان کحدّ السیف مسموم
 «از تباری سرافراز هستم و پیشینه‌ای بی‌مانند دارم، و در برابر ستم زبانی دارم مانند تیغه شمشیر زهرآگین و کشنده است.»

من مثل کسری و سابور الملوک معا و الهرمزان لفر او لتعظیم
 «چه کسانی مانند کسری، شاپور و هرمزان پادشاه هستند که شایسته افتخار و عظمت‌اند.»
 و براساس همین قصیده نسائی، هشام دستور تبعید وی را به حجاز صادر کرد، در صورتی که این ابیات نسائی هیچ شمه‌ای از شعوبیت نداشته، و تنها اشاره است به مطالبی حقیقی و راستین.

نمونه دیگر این گونه اشعار قصیده مهیار دیلمی در ستایش پدران خویش است.
 او چنین می‌سراید:

اعجبت بی بین نادى قومها ام سعد فمضت تسال بی
 «ام سعد در میان گروه مردمش مرا پسندید پس درباره من پرسید.»

سرها ما علمت من خلقی فارادت علمها ماحسی
 «آگاهی از اخلاق من او را برسر وجد آورد، و خواست باتبار من آشنا شود.»
 لا تخالی نسبا یخفضنی انا من یرضیک عند النسب
 «ای ام سعد گمان مبر که اصل و نسب من ناچیز است، من کسی هستم که در هنگام ذکر اصالتم مورد رضایت تو قرار خواهم گرفت.»

قومی استولوا علی الدهر فتی و مشوا فوق روس الحقب
 «مردم من با جوانمردی بر روزگار چیره گشتند و با سر بلندی و افتخار در طی دوران‌ها طولانی حاکمیت یافتند.»

و ابی کسری علی ایوانه این فی الناس اب مثل ابی
 «حکومت پدرم کسری با افتخار و عظمت همدم شد، و پدر کدامین مردم همانند پدر من است؟»

آیا این اشعار نشان‌دهنده شعوبیت و نفاق افکنی است؟

با این که اشعار مذکور افتخار به گذشته خویش است و حضرت امام سجاده (ع) درباره تعصب قومی می‌فرماید: «عصبیت به این معنا است که فردی بدترین اشخاص قوم خود را بهتر از نیکان قوم دیگر به حساب آورد و دوست داشتن پدران توسط انسان به معنای تعصب نیست.» (جواد شیر، ادب الطف، ص 237)

چگونه است که عرب‌ها حق دارند افتخار به گذشتگان خویش را به بالاترین حد ممکن رسانیده، برای اثبات مدعای خویش حتی به شمارش مردگان خود بپردازند و آن را شعوبیت

نام نهند؛ درحالی که آثار پادشاهان فارسی همچون کسری تا زمان حاضر نیز باقی مانده است و جاودان است.

و این یکی دیگر از نویسندگان معاصر و متعصب عرب آقای احمد امین مصری درباره مهیار دیلمی و دیگر ادبای ایرانی عربی سرای این چنین می نویسد: «وقد تعصبت بعض شعراء الفرس فی ذلک العهد لفارسیتهم، ومن اشهر هولاء مهیارالدیلمی فنری دیوانه قدملی بالتهنئه بیوم النیروز و یوم المهرجان و بمراسله بعض البویهین للقدوم الی بغداد و الاستیلاء علیها.» (ظهرالاسلام، ج 1، ص 55)

یعنی: «برخی از شاعران فارسی زبان عهد آل بویه بر ریشه های فارسی خویش تأکیدی بسیار داشتند، و از معروف ترین آن ها مهیاردیلمی است. که در دیوانش تیریکات بسیاری درباره عید نوروز و جشن های فارسی به چشم می خورد و این خود نشانه ای بر شعوبیت مهیار است.»

پس از بررسی دیوان مهیار خواهیم یافت که مهیار به دین اسلام بیشتر از پدران خود توجه می کند، و هر انسانی که قومیت خویش فراموش کند در حقیقت هویت خود را از دست داده است. خلاصه این گونه موارد را به معنای شعوبیت و تعصب قومی نمی توان به شمار آورد. و با نگاهی گذرا به آثار ایشان درمی یابیم که ادیبان این عصر به مناظر دلفریب طبیعت مانند بوستان ها، باغ ها و آب های جاری در رودخانه ها توجه بسیار دارند و از پدیده های خشونت بار طبیعت همچون گرما، سرما و حشره های موذی ابراز تنفر و بیزاری می کنند. در شعر شاعران پیش از دوره آل بویه نیز، از جمله در شعر اسحاق موصلی و مسلم بن ولید، طبیعت کاملاً متجلی بود؛ اما این شاعران در نزد شعرای متجدد ناشناخته باقی مانده اند. این دو در هنگام سرودن اشعار مربوط به نسب و غزل، همچون شعرای جاهلی بر تپه های مشرف به خرابه های معشوق نمی ایستادند بلکه در کنار آب های دجله و فرات از کشتی ها سراغ محبوب را می گرفتند.

شعرای آل بویه با الهام از طبیعت اطراف خویش و آواز پرندگان و کبوتران شعر می سرودند و فضای دلفریب باغ ها و بوستان ها چنان ذهن و قلبشان را تسخیر می کرد که مجالی برای ذکر اطلال و وادی های عرب باقی نمی گذاشت.

طبیعت از دیدگاه شاعران این عصر به دو قسمت صامت و زنده تقسیم می گردد که این طبیعت صامت عبارت است از: باغ ها، آب ها، سرما، گرما، باده ها، ابرها، باران، برف و میوه ها.

طبیعت صامت

باغ‌ها: گفتیم که فلات ایران و نواحی اطراف آن از جهت خاک حاصلخیز، آب‌های جاری و سرچشمه‌های جوشان از موقعیت بسیار ممتازی برخوردار است و لذا گیاهان، درختان پرمیوه و باغ‌های بی‌نظیری در این مناطق وجود دارد؛ چنان‌که از روزگار قدیم مردم این زیبایی‌های طبیعی را دوست داشته و به آن احترام می‌گذاشتند و حتی ایرانیان قدیم آن‌ها را الههٔ سرسبزی و باروری می‌دانستند.

این احساس نسبت به طبیعت همچون میراثی گرانبها به آل‌بویه رسید و شاعران در شعرهای خود از آن به‌خوبی بهره بردند و در وصف باغ‌های زیبا اشعار شگفت‌انگیزی سرودند.

آب‌ها: آب نیز مانند باغ در نزد ایرانیان محترم بود. چشمه‌های زیبایی که آب‌های جوشان آن بر دامنه کوه‌ها روان می‌شد، آن‌ها را به شگفت و از شنیدن نغمه حرکت آب به وجد می‌آمدند. همچنین رودخانه‌ها و نه‌رها وقتی در اثر تابش خورشید و ماه می‌درخشیدند و حرکت بادبر سطح آن موج‌هایی همچون شمشیرهای براق در میان سپرها ایجاد می‌کرد، آنان را مسحور زیبایی خود می‌ساخت. تنوخی، از شاعران این دوره که مدت زیادی از زندگی خود را در بصره، شهر رودخانه‌ها و رودها، سپری کرد، همواره از محیط افسونگر رودها در شگفت بود و برای تسکین دردها و فراموشی غصه‌ها به آن پناه می‌برد و در قصیدهٔ العیون خود رودخانه‌های معقل، دجله و ابله را به زیبایی وصف کرده است.

گرما، سرما و باد: آب و هوا در منطقه تحت سیطره آل‌بویه گاهی سرد، زمانی گرم و گاه نیز معتدل بود. در هنگام سرما و گرمای شدید هوا یا به گرمی می‌گرایید یا بسیار سرد می‌شد و مردم به ناچار از لباس‌های گرم و وسایل گرم‌زای مختلف برای گرم کردن خویش استفاده می‌نمودند این گرما و سرما با تمام مشکلاتی که برای مردم داشت، در شعر شاعران انعکاس زیادی داشته است. بادها نیز — به ویژه باد جنوب — به دلیل انتقال ابرها و خاک‌های صحرا برای مردم مشکلاتی به وجود می‌آورد. مقدسی در این باره می‌گوید: یکی از اهل بصره را به هنگام ورزش باد جنوب دیدم که به دوستش گفت: آیا حال مرا نمی‌بینی؟ و دوستش جواب داد: منتظر گشایش از طرف پروردگار هستیم. (الیتیمة، ج 2، ص 209).

ابرها، باران و برف: در ناحیهٔ تحت نفوذ آل‌بویه باران فراوان می‌بارید و آسمان همواره پوشیده از ابرهای باران‌زا بود و ریزش باران گاه تا چند روز ادامه می‌یافت. به گفته تنوخی، در برخی موارد بر اثر بارش زیاد همه جا توگویی دریا می‌شد. شاعران در شعر خود، باران را چون

دشمنی توصیف می‌کردند که دوستان را از دیدار یکدیگر محروم می‌کند. برف نیز مانند باران گاه باعث بروز مشکلات فراوانی برای مردم می‌شد و دانه‌های زیبای آن شاعر را به سر وجد می‌آورد و همچون عروسی با زینت‌ها و آراستگی‌های دلفریب خود در برابر وی به زمین می‌نشست. این زیبایی برف باعث شد که شاعران درباره برف و ارزش آن شعرهای زیبایی بسرایند که به ثلجیات معروف است. ابو معمر اسماعیلی و ابو عبدالله روزباری از مهم‌ترین شاعران در این زمینه هستند.

میوه‌ها: در اثر توجه به باغ‌ها، میوه‌های درختان نیز از نظر دور نماند و شعرا در شعر و نثر به آن توجه ویژه‌ای نمودند و به هنگام برپایی جشن‌های خود در زیر درختان نارنج و بالنگ این دو میوه را توصیف کردند. صاحب بن عباد این دو میوه را بسیار دوست داشت و مجالس بزم خود را با آن زینت می‌بخشید. سلامی شاعر، شیفته تماشای نارنج بر روی درخت بود و آن را به دختری تشبیه می‌کرد که دارای صورتی لطیف و بدنی متناسب است. همچنین شعرا در وصف انار، انجیر، انگور، خرما، سیب، زردآلو، هلو، بادنجان، خربزه، سدر، باقلا و نیشکر شعرهای بسیاری سروده‌اند. به عنوان مثال ابوالحسین ثغری در وصف خرما می‌گوید:

اما تری التمر یحکی فی الحسن للنظار

یعنی: آیا نمی‌بینی که خرما زیبایی خود را به رخ تماشاگران می‌کشد.

طبیعت زنده

از دیدگاه شاعران این دوره طبیعت زنده به چند بخش‌های تقسیم می‌شود: حیوان، پرنده، حشرات موذی.

حیوان: ادبای عصر آل بویه بر خلاف شاعران جاهلی به حیوان توجه نداشتند؛ چون شهرنشین بودند و با حیوانات چندان انس و ارتباط نداشتند اما عرب جاهلی در سفرها، جنگ‌ها و دشمنی‌های خود از حیوان استفاده می‌کرد و با آن انس بسیاری داشت. به همین دلیل اشعار مربوط به حیوان در شعرای آل بویه نسبت به شعرای جاهلی کمتر به چشم می‌خورد و شعرای آل بویه تنها از روی تقلید قدما به آن پرداخته‌اند. البته به غیر از شریف و مهیار و در هنگام وصف شتر، اسب، گرگ و شیر صرفاً مقلد بودند. یابو تنها حیوانی است که تمامی شاعران مانند صاحب، زعفرانی، قاضی جرجانی، سلامی و دیگران آن را وصف کرده‌اند.

پرنده: جایگاه پرندگان در میان شعرای آل بویه بیشتر از حیوانات است. این شعرا با پرندگان ارتباطی تنگاتنگ و الفتی بسیار داشتند و کبوتر، بلبل، سار و پرندگان دیگر را در باغها و بوستانها زیاد می‌دیدند؛ به همین دلیل، در وصف پرندگان بسیار کوشیدند و ابو هلال عسکری کبک، گنجشک و قمری را به وصف کشیده است.

حشرات موذی: در طبیعت منطقه تحت نفوذ آل بویه، حشرات موذی مانند ساس، پشه، مورچه، زنبورچه و فور یافت می‌شد و شاید دلیل آن میوه‌های رسیده و گیاهان پرپشت بود که این حشرات را به خود جذب می‌کرد.

در مسیر زندگی اجتماعی، ادیب هیچ‌گاه نظاره‌گر صرف نیست بلکه در تلخی‌ها و نیکبختی‌های مردم با آنان همراه است و چون خود را بخشی از اجتماع می‌داند، درد دیگران را درد خود می‌داند و از تماشای شادی آنان شاد می‌شود. ادیب، فردی است حساس که با احساسی دقیق و آگاهی بسیار تحت تأثیر شرایط اجتماعی قرار می‌گیرد.

قرن چهارم هجری، عصری بود که سرزمین‌های اسلامی از هم جدا شدند. در این دوره اختلاف طبقاتی بین ثروتمند و فقیر به اوج خود رسید و مردم بسیاری از تقیدات اجتماعی و دینی را به فراموشی سپردند؛ چنان‌که توگویی هیچ حکومتی در کار نبود و در نتیجه بی‌نظمی و هرج و مرج همه جا را فرا گرفت. ادیبان نیز از این حوادث تأثیر پذیرفتند و افق‌های جدیدی در برابر آن‌ها آشکار شد که فرصت یافتند نظریات خویش را به‌راحتی بیان کنند.

با نگاهی گذرا به وضعیت ادبی دوره آل بویه درمی‌یابیم که حرکت ادبی در تمامی جهات و زمینه‌ها پویا بوده است. ادیبان و شعرا با زندگی درباری آشنا بودند و صحنه‌های زیبایی از آن را به تصویر کشیدند. آنان حتی در امور مملکتی مانند جنگ، سیاست و مدیریت شرکت جسته و تصاویری از شکست و پیروزی، ستم و عدل، اوامر و نواهی و تشویق و ترهیب امرا را توصیف نمودند که می‌توان نمونه‌های را در کتاب‌های صابی، صاحب، خوارزمی، بدیع و دیگر شعرا به فراوانی مشاهده کرد.

ادب در این دوره تنها به وصف زیبایی قصرهای مجلل و مجالس شراب و آواز اختصاص نیافت بلکه زندگی تجار، صنعتگران و دزدان را به تصویر کشید و همین باعث شد که ادب ذخیره ارزشمندی را به دست آورد. اشعار ابن حجاج، ابن سکره، سوسی، عکبری و خزرچی بهترین دلیل برای اثبات این مدعاست.

نحوه نگارش ادبی این دوره نیز متفاوت است. نگارش طبقه روشنفکر با زیبایی و آراستگی کلمات همراه بود و روش نوشتاری عامه مردم به صورت روزمره و بدون دشواری می‌باشد که زندگی عادی مردم در کلمات و معانی آن جریان دارد. سیاست در ادب نقش بسزایی دارد و آزادی و استبداد تأثیر مستقیمی را در آن بر جای می‌گذارد.

بغداد در قرن چهارم همچنان جایگاه بزرگ ادبی خود را حفظ کرده بود و دربار خلفای عباسی محل مناسبی برای شاعران به حساب می‌آمد. علاوه بر آن، حمدانیان در حلب، آل بویه در فارس و عراق، سامانیان در خراسان و همچنین پادشاهان مصر، مغرب و اندلس، در جذب شعراء ادیبان و نویسندگان گوی سبقت از یکدیگر می‌ربودند. این امر سبب شد که شاعران و دانشمندان از درباری به دربار دیگر رفته و آثار خود را بر پادشاهان و وزیران عرضه دارند. به عنوان مثال اباحسن سلامی بغداد را به قصد موصل ترک کرد و از آنجا راهی اصفهان شد و برای دیدن عضدالدوله به شیراز سفر کرد.

یکی از دلایلی که محققان از آن به عنوان عامل شکوفایی دانش در این دوره یاد می‌کنند، توجه پادشاهان و وزرای ادب پرور به فلسفه و علم بوده است. (احمد امین 1956 و شوقی ضیف 1956) دلیل دیگر و شاید مهم‌ترین آن در توجه پادشاهان و وزیران به علم و محترم شمردن دانشمندان، نیاز ایشان به نویسندگان و شعرا بوده است؛ چون سرزمین‌های تحت سلطه پادشاهان همواره از طرف بزرگان لشکری و نیروهای خارجی مورد تهدید بود و ادب بهترین وسیله برای آرام کردن افکار پریشان به‌شمار می‌رفت که پادشاهان از آن در تثبیت حکومت خویش استفاده می‌کردند. بهترین دلیل این ادعا سخن ثعالبی است: نویسندگان مانند زبان پادشاهان بودند که می‌توانستند در آبادانی شهرها، سرکوبی شورش‌ها، تشویق مردم به جنگ و دعوت به اتحاد نقش مؤثری را ایفا کنند. (ثعالبی 1957: 2).

در این عصر ادب به وسیله‌ای در رسیدن به وزارت و پست‌های کلیدی دولتی تبدیل شد و ادیبان از فقر به ثروت و از تنگدستی به غنا رسیدند.

قلقشندی می‌گوید: اگر بخواهیم از ادیبانی که روزگاری را در فلاکت به سر می‌بردند و سپس صاحب دارایی شدند کسی را نام ببریم، می‌توانیم به مهلبی وزیر اشاره کنیم که در ابتدا فردی تهیدست بود و اشعار زیر شاهد این مدعا است:

الاموت یباع فاشتریه فهذا العیش ما لا خیر فیه

یعنی: آیا مرگی نیست که من آن را بخرم این زندگی برایم سودی ندارد
 الاموت لذیذ الطعم یاتی یخلصنی من العیش الکریه
 یعنی: آیا مرگی خوش طعم وجود ندارد که مرا از این زندگی زشت رهایی بخشد
 اذا ابصرت قبراً من بعید وددت لو اننی مما یلیه
 یعنی: هنگامی که قبری را از دور می‌بینیم دوست دارم که درون آن قرار بگیرم
 مهلبی سر انجام به‌وسیله کتابت تا درجه وزارت معزالدوله پیش رفت.

قلقشندی در جای دیگر راجع به صابی کاتب چنین می‌گوید: ابواسحاق صابی صاحب کتاب معروف الرسائل نیز از این افراد است. او پیرو دین صابئین بود و بر دیانت خویش بسیار اصرار می‌ورزید. صابی به‌وسیله کتابت از طرف طائع، مطیع و معزالدوله به ریاست دیوان رسائل منصوب گردید. در هنگام مرگش، شریف در قصیده‌ای رثایش گفت و در جواب سرزنش مردم مبنی بر این که وی یک صائبی را رثا گفته، اظهار داشت: من تنها درباره فضلش رثا گفته‌ام (قلقشندی، صبح‌الاعشی: 37، 41 ج 1).

اگر این افراد دارای ادبی شیوا، آگاهی بسیار، نظری استوار و ذهنی فعال نسبت به فرهنگ جامعه نبودند، هیچ‌گاه نمی‌توانستند به این مناصب و عنوان‌های دولتی دست یابند. آل‌بویه از فارسیان بودند و در ابتدای کار نسبت به فرهنگ عربی بی‌اطلاع، تا این که پس از فتح بغداد نیازمند مترجمانی از عربی به فارسی شدند و اندک‌اندک از فرهنگ زمانه خویش تأثیر پذیرفتند و به شعر و ادب روی آوردند؛ چنان که معزالدوله و ابوالعباس بن رکن‌الدوله شاعر بودند و تاج‌الدوله بن عضدالدوله معروف به ادیب از شعرای آل‌بویه بود که ادب را در اهواز فرا گرفت. علاقه آل‌بویه به مسائل فرهنگی باعث شد آنان در گسترش ادب، فلسفه و سایر علوم تلاش بسیار نمایند و ری، اصفهان شیراز و بغداد در زمان آن‌ها به مراکز مهم ادبی تبدیل شدند. به دلیل وضعیت حاکم بر دوره آل‌بویه نوع سبک نوشتاری این دوره به دو بخش رسمی و غیررسمی تقسیم می‌شود:

سبک نوشتاری رسمی مخصوص درباریان و بزرگان لشکر، و سبک نوشتاری غیررسمی ویژه عوام الناس و مردم کوچه و بازار بود.

همچنین سبک نوشتاری رسمی نیز به نوبه خود، از دو بخش ادبی کهن که یکی نوشتاری دیوانی است و دیگری شعر مدیح، تشکیل می‌شود. کتاب رسائل صابی، رسائل صاحب، رسائل عبدالعزیز بن یوسف و دیگران از جمله سبک نوشتاری دیوانی می‌باشد و در قسمت شعر مدیح بسیاری از شاعران این دوره ابیات فراوانی از خود بر جای نهاده‌اند.

با دقت در این آثار می‌توان به راحتی جو حاکم بر آن روزگار را درک کرد که برای روشن شدن این مطلب مثال‌هایی می‌آوریم:

صاحب بن عباد در کتاب البشائر والفتوح پادشاه زمان خود را به نیکی می‌ستاید و خوبی‌های او را چنان توصیف می‌کند که گویی بهترین پادشاه تمامی دوران‌ها بوده است اما هنگامی که به کارگزاران و قضات نامه می‌نویسد، ایشان را به ترک نواهی و انجام واجبات ملزم می‌دارد؛ چنان که مدینه فاضله مورد نظر فلاسفه را به یاد می‌آورد.

صاحب در یکی از بخش‌های کتاب رسائل خود می‌گوید: «آن نعمت‌ها که گفتیم در سایه پادشاه عضدالدوله به ما رسیده، چنین است: او پاسدار امت، از بین برنده غم و پادشاهی عدل گستر و مهربان است که کشور را پاکیزه گردانده و خرابی‌ها را اصلاح نموده و چون از جانب پروردگار مورد تأیید است پیوسته در جنگ‌هایش پیروز می‌باشد.» (نسخه خطی رسائل، چاپ دارالکتب مصر)

شاعران نیز در شعر مدیح اشعار فراوانی از خود بر جای گذاشتند؛ به طوری که پیش از این دوره بی‌سابقه بود. این شاعران همواره از شهری به شهر دیگر در حرکت بودند و به دور پادشاهان و وزیران حلقه زده، مدحشان می‌گفتند و در شجاعت، دوراندیشی و کرمانشاییات زیبایی می‌سرودند. این شعرا در واقع مانند فروشندگانی دوره‌گرد بودند که شعر را در بازار مدیحه به فروش می‌رساندند و اگر ارزش شعر بالا می‌رفت ذوقشان شکوفا شده و آثار شعریشان افزون می‌گشت و در هنگام بی‌رونقی شعر و شاعری آثارشان کم شده، ذوقشان دچار خلل می‌گردید. برای مثال، وقتی سلامی در دربار عضدالدوله به مقام و ثروت فراوان نائل شد، سرچشمه‌های شعری او جوشان شد و اشعار بسیار زیبایی در مدح عضدالدوله به رشته نظم درآورد تا حدی که عضدالدوله درباره وی گفت: «چون سلامی را در بارگاه خویش می‌بینم، گمان می‌کنم عطار از آسمان فرود آمده و در برابرم ایستاده است.» اما همین سلامی پس از مرگ عضدالدوله ذوقش به کلی محو گردید و دیگر تا زمان مرگ اثر قابل توجهی از خود بر جای ن نهاد. (الیتیمه، ج 2، ص 163)

اگر از سبک نوشتاری رسمی این دوره که بیشتر با دروغ‌پردازی و دادن القاب غیرواقعی به ممدوحان توأم است درگذریم و به سبک نوشتاری غیررسمی با زبان حال مردم کوچه و بازار بنگریم، حقایق این عصر برای ما روشن خواهد شد. بر طبق نوشته‌های تاریخ‌نگاران غیردرباری این دوره، پادشاهان آل‌بویه مردمانی بسیار پول دوست بودند که برای جمع‌آوری آن دست به

هر کاری می‌زدند؛ به گونه‌ای که هیچ تاجر، وزیر و خلیفه‌ای از دست آن‌ها در امان نبود؛ چنان که گاه اموال وزیرانشان را مصادره می‌کردند و زمانی دارایی‌های خلفا را به تاراج می‌بردند. ابن اثیر می‌گوید: بهاءالدوله به همراه عده‌ی زیادی به دارالخلافه وارد شد و بر روی صندلی نشست. برخی از دیلمیان به خلیفه نزدیک شدند و او را از تخت پایین آوردند. خلیفه پیوسته می‌گفت: انالله و انا الیه راجعون و درخواست کمک می‌کرد اما هیچ‌کس به یاری او نمی‌شتافت و سرانجام بهاءالدوله تمام دارایی‌های دارالخلافه را به تصاحب خویش درآورد. طمع آل بویه به حدی بود که قضاوت و سایر مناصب را با پول به مردم واگذار می‌نمودند. روش ایشان در جمع‌آوری پول بسیار وحشیانه بود، روش‌هایی مانند بستن پاها با گل و زنجیر، آویزان کردن از یک دست و فرو بردن تکه‌های نی در ناخن‌ها. نشانه‌های این وحشی‌گری‌ها در بسیاری از شعر شاعران یافت می‌شود.

نتیجه‌گیری

با دقت در آن چه ذکر شد، درمی‌یابیم که آل بویه در برخی موارد از قبیل شعر و تشویق شاعران بسیار فعال بودند و حتی قالب‌های جدید شعری نیز در این دوره به وجود آمد؛ اما در زمینه اجتماعی و سیاسی، بیش از هر چیز به خاطر جنگ‌های مداومی که امرای آل بویه همیشه در آن‌ها درگیر بودند و نیز به علت ظلم و بی‌عدالتی احتمالی برخی از آنان، وضعیت معیشتی مردم سیر نزولی پیمود و فقر و بدبختی را برای ایشان به بار آورد.

منابع

- ابن الأثیر، أبو الحسن عزالدین. بدون تاریخ. *الکامل فی التاریخ*. القاهرة. مطبعة الأسقامه.
 ابن الأثیر، أبو الحسن عزالدین. 1353 هـ. *الکامل فی التاریخ*. القاهرة. المطبعة المنیریة.
 ابن خلکان أبو العباس شمس الدین احمد بن محمد أبی بکر 938-1948 م وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان. القاهرة. مطبعة السعادة
 ابن سلام الجمعی. 1971 م. طبقات فحول العشاء. القاهرة. بدون مکان.
 أبی العباس أحمد بن علی القلقشندی. بدون تاریخ صبح الأعشى. مصر. وزارة الثقافة و الإرشاد القومي
 الموسسه المصریة العامه للتألیف و الترجمة و الطباعة و النشر
 أبی الفتح محمد بن عبد الکریم الشهرستانی. 1387 ق. مصر. مکتبه مصطفی البابی الحلبي و اولاده.
 أحمد أمين. 1956 م. *ظهر الإسلام*. القاهرة. مطبعة خلف

أبن مسكويه، أبو على أحمد بن محمد. 1915 م. تجارت الأمم. مصر. شركة التمدن الصناعي.
اصطخري، أبراهيم بن محمد (الكرخي). 1967 م - ليدن. مسالك الممالك - بريل
بدوى طبانة. 1963 ق. الصاحب بن عباد. القاهرة المؤسسة المصرية العامة للتأليف و الترجمة و الطبع و
النشر.
الثعالبي، أبو منصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل. 1957 م. يتيمة الدهر. القاهرة.
شوقي ضيف. 1956 م. الفن و مذاهبه في النشر العربي. القاهرة. دارالمعارف. الطبعة الخاسنة.